

مفتاری
درباره شکنجه و زندان

از

جناهدین خلق ایران

بهمن ۱۳۵۰

تکثیر و توزیع از "جاستاد". تیرماه ۱۳۵۱

۲ گفتاری در باره شکنجه و زندان

هیچ سازمانی نباید بر روی مقاومت فردی اعضای خود در زیر شکنجه تکیه کند . بایستی بر روی شکنجه های ضد انقلابی ، حسابی مناسب و جدی باز کرد . ضد انقلاب بیهوده با فشار شکنجه متوسل نمیشود . البته بی گمان هیچ شکنجه ای نیست و یا دست کم ناکون هیچ شکنجه ای ابداع نشده است که بتواند بر اراده و ایمان آدمی غلبه کند . ولی عمه ایمانها و اراده ها برابر نیستند . پاره ای شگفت و پاره ای زبونند . انبوهی نیز میان این دو حد قرار دارند و لذا هیچکس و بویژه هیچ سازمانی نباید به شکنجه بچشم حقارت غیر عینی بنگرد . بایستی به پدیده ها با چشمانی گشاده نگاه کرد . مقاومت فردی بیش از پیش از هر کس بخورد فرد مربوط است . این اسیر است که برای حفظ شرافت انقلابی خود بایستی در برابر هر گونه فتناری پایداری کند . ولی سازمان نمیتواند و نباید بر روی مقاومت فردی تکیه کند . سازمان بایستی خود را طوری شکل دهد که هرینه عضوی از آن باسارت رفت سازمان بتواند تمامی ارتباطات و انکادیمیهای تشکیلاتی او را قطع کند . تا اگر زندانی در زیر شکنجه چیزی را لو داد گزندگی نرسد . و بویژه بک سازمان انقلابی میبایستی برای افراد خود مدت زمان معینی را جهت پایداری در زیر شکنجه تعیین کند . این مدت زمان متوسط است به

ومن المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
قضى تحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا

(احزاب ۲۱-۲۲)

از مومنین جوانمردانی هستند که نسبت به پیمان شان با خداوند وفادار مانده اند . عده ای از آنها به پیمانشان وفا کردند و عده ای در انتظار (لحظه انجام رسالت خود و وفای بعهدی که با خداوند بسته اند) بسر مهربند اینها هرگز پیمان شکنی نمیکنند

مدت زمانی که سازمان خود را در پاك كردن تمامی رد پاها توانا میبینند و به تحمل اسیر و سرعت دشمن در پیگیری که نباید برای آن حدی قائل شد . بدینسان سازمان میان خود و پلیس خندق عبور ناپذیری میکند . هر اندازه زمان لازم برای پاك کردن رد پاها کوتاهتر باشد ، سازمان اصولی تر و بنیانی تر است . يك سازمان انقلابی و جنگی و بویژه يك سازمان چریکی میبایستی از این بابت هر چه ممکن است حساس باشد . تعیین مدت زمان برای پایداری فردی از تحمل بی حساب و غیر ضرور رزمندگان نیز میکاهد . پس از دستگیری يك چريك اگر سازمان بتواند خدقی میان خود و اطلاعات چريك اسیر بکند و بدینسان میان خود و پلیس گودال عبور ناپذیری حفر کند دیگر اینکه ضد انقلاب بخواهد با شکنجههای اضافی توقعات دیگری را مانند همکاری با پلیس بر آورده کند ، و اینکه يك فرد چگونه بایستی با پایدردی سرسختانه خود شرافت انقلابیش را محفوظ دارد . و حتی اینکه حیانا نتواند پایداری کند و تسلیم شود در هر حال زیانی به سازمان نخواهد خورد . سازمان میبایستی پیش از همه در اندیشه حفظ خود و در اندیشه انقلاب باشد ، لذا ولو يك انقلابی عملا بتواند هر گونه شکنجه را تحمل کند . باز هم سازمان میبایستی با تکیه به چنین احتمالی خود را در خطر نگاهدارد . کوششهای امنیتی ضرور است .

اما درباره شکنجههای آریامهری :

شکنجههای گوناگون در زندانهای آریامهری رایج است . بطور معمول همینکه چریکی اسیر میشود يك برنامه مشمت و لگد و فحشهای بسیار رکیک بلافاصله اجرا میشود . این برنامه چه بسا تا حدود عفت هشت ساعتی ادامه دارد . این ناشتائی است و بطور معمول زندانی بارها از هوش میبرد که دوباره او را بهوش میآورند ، شکل کار بدینصورت است که اسیر را در اطلاقی میبرند گرداگرد آن افراد قلدر و دوره دیده ای ایستاده اند . اسیر را وسط میاندازند و با مشمت و لگد بیکدیگر پاس میدهند . اسیر همچنان میانه است خونین و کوفته چه بسا با اعضائی شکسته . چریکها اسم این اطلاع را « اطلاق فوتیال » گذارده اند . این عملیات برای شکستن اراده و بهم زدن ذهن چريك انجام میشود . ضد انقلاب بدینسان میخواهد ضمن ایجاد هراس در دل چريك . مجموعه پاسخخانی را هم که چريك برای خدمت بانقلاب از قبل ساخته است در هم بشکند .

در این مرحله اغلب حتی از اسیر هیچگونه پرسشی هم نمیکند ، فقط میزنند پس از آن نوبت بازجوئی میرسد .

يك بازجوئی طولانی و خسته کننده . بارها و بارها بازجویان بعلت خستگی عوض میشوند . ولی چريك ثابت است . چريك استراحت خود را در « اطلاق فوتیال » کرده است . این بازجوئی که با بی خوابی و زجر فراوان

امیخته است بیشتر از آنجهت است که چریک نتواند اندیشه خود را منظم کند بدون اراده سخن گوید . اگر از اینها نتیجه حاصل نشود عملیات بعدی آغاز میشود این عملیات از کشیدن ناخن تا نشانیدن بروی منقل الکتریکی تا شکستن دست و پا ، شوک برقی و تا شلای زدن بکف پا و غیره دنبال میشود . این رشته از شکنجهها گاه چندین ماه ادامه دارد . این افتخاری است برای انقلاب ضد استعماری جهان که در سالهای اخیر خیمه عظیمی از انقلابیون خلق ما تمامی انواع پر تنوع شکنجه های اریامهری را که کلکسیونری از انواع شکنجه های جهان بانضمام ابتکارات داخلی است با ایمانی انقلابی با ایمانی خلل ناپذیر تحمل کرده اند و تسلیم نشده اند زنان و مردانی که در زیر شکنجه ها جان دادند بی آنکه دمی بدرستی راه خود ، بحقانیت توده ها ، بانقلاب ، بدیگر رزمندگان و بتسامی خلقهای انقلابی جهان شك کنند . اندك نیستند ، انبوهند ، درود !

از نظر خود شکنجه گران و متخصصین « عدل پهلوی » مهمترین و دردناکترین انواع شکنجه ها همان شلاق زدن بکف پا است . این شکنجه بدینسان است که زندانی را بروی تختخواب امنی مخصوص درازکش محکم مینندند بطوریکه فقط دو کف پای اسپر از میان کند تخت بیرون است شلاق کابل برق است . شکنجه گر در فرودآوردن کابل بکف پای زندانی تخصص دارد . شلاق

زدن آغاز میشود . تعداد ضربات نا معلوم است . و نا معلوم تر از آن تعداد دفعاتی است که زندانی را شامل اینگونه الطاف ملوکانه قرار میدهند . در عوض همه اینها وضع کف پا معلوم است . زخمها شکفته میشود . خون مردگیهای شدید بوجود میاید . ورم میکند راه رفتن بدترین عذاب است و باید راه رفت ، چاره ای نیست .

چریکهائی بوده اند که کف پاهایشان در اثر این شکنجه متجاوز از ده سانت ورم کرد و زخمها شکافت مانند اصغر بدیع زادگان از « مجاهدین خلق » چریکهائی بوده اند که تمامی پوست و گوشت کف پایشان ریخت و استخوانهای کف پایشان بوضوح آشکار شد . مانند همایون کتیرائی از « چریکه ای ارمان خلق » و مهذا پایمردی کردند . شایسته است که بگوئیم چریک دلاور همایون کتیرائی با تمام این احوال حتی ورزش را تا دم مرگ نیز فراموش نمیکرد . بسیزان ان نیز میافزود او چنانه شاداب و پرانرژی ورزش میکرد که گویی خود را برای نبردی نوین آماده میکنند . بفایت امیدوار و پر انرژی . این سخن اوست « مادام که ما خود روحیه خویش را از دست ندهیم هیچ نیروئی را توان ان نیست که انرا از ما بگیرد . » جاوید ! این سخن پر مغزی است . هرگز انرا فراموش نکنیم . همچنین پایسته است بگوئیم همین دلاور شکست ناپذیر همایون کتیرائی با تمام این احوال باز هم هر گاه دست و پایش باز بود از بازجو و شکنجه گر و زندانبان هر کسی که بدستش

میرسید دریغ نمیگرد و خوب میزد همین روحیه انقلابی و جوشان باعث شد که این چریک سرسخت سترک را پیوسته کند و زنجیر کنند و حتی هنگام حرکت دادن او درست همانند دوران ناصرالدین شاهی طوقهای آهنین به مچ پا و دستش میانداختند و با زنجیر آنها را بهم می بستند بطوریکه نه میتوانست گامهای بلند بردارد و نه دستهایش را که از پشت بیایش بسته بودند تکانی دهد . افزون بر اینها طوقی نیز بگردنش میانداختند که بزنجیری وصل بود . این زنجیر را مامور حرکت دادن او از پشت بدست میگرفت و او از جلو با وقار گام بر میداشت . و همراه گامهای او اوای سرد زنجیرها در سلولها و دالانهای زندان می پیچید . زندانیان همه از میان روزنه های سلولهای تنگ خود او را مینگریستند و با اینکه اغلب او را نیمه های شب که زندانیان دیگر خواب بودند بدینسان بباز جویی میبردند . باز هم همه زندانیان و حتی همه آنها که چند ساعت پیش خود در زیر شکنجه بسختی کوبیده شده بودند همگی بر میخاستند و او را مینگریستند و او با لیخند و تکان دادن زنجیرهایش از آنها سیاستگذاری میکرد . پایداری او پایداری یکچریک وارسته بود . دل او بدیگران دل میداد . او بروی استخوانهای بیرون زده پایش چنان راه میرفت که گویی کفشی از ابر بر پا دارد . عظمت او شکنجه گران را به حقارت خود وادار باعتراف میکرد . حتی شکنجه گران نیز با او با دیده گمانی ستایشگر

مینگریستند آنها تمامی فضائل را که در خود سراغ نداشتند در او انباشته میدیدند ، هدیه ارتجاع ، استعمار به چنین فضائی اشکار است : چوبه تیر ، جوخه اتش و کتیرائی بیش از این توقعی نداشت او با همان استواری که به توده ها چسبیده بود با همان استواری که بانقلاب روی آورده بود با همان استواری نیز بسوی میدان تیر رفت . با گامهایی سخت استوار و جلااد اینجاست قلب من در سمت چپ خطا نکندی خونی از قلب او بیرون پاشید برچم انقلاب ضد استعماری توده ها را سرخ تر کرد ، و سرخ تر باد !

همچنین شایسته است از پایمردی اصغر بدیع زادگان نیز یاد کنیم . مقاومتی که این چریک انقلابی این مجاهد و فدائی خلق در تحمل سوختن بوسیله اجاق برقی انجام داد جاودانه است : متجاوز از یکماه او را شکنجه میکردند نخست بروی اجاق نشاندهند و سپس به پشت خواباندهند یکبار برای مدت ۵ ساعت مداوم او را میسوزاندهند سوختن چنان ادامه یافت تا از پوست و گوشت گذشت و به نخاع رسید . چریک دلآور انقلاب خلق در استانه فلج قرار گرفت . و همچنان چیزی نگفت و نگفت . او را بهمان وضع در سلولی انداختند و در را برویش بستند زخمهای سوخته چرک کرد و چرکها انباشته شدند تعفن چرک و پوسیدگی سلول را پر کرد زندانیان دیگر خفه می شدند . دژخیمان ازیامهری

درخیمان انقلاب سفید بخود میبجیدند اصغر چیـزی
 نمیکفت و نگفت . با آرامش و مظلومیت تحمل میکرد او
 دهر در کف سلول افتاده بود زخم چرك در پشتش
 گسترش میافت و عمیق میشد . در يك چنین حالی او
 را برای باز جوئی میبردند ولی پاهایش حرکت نمیکردند
 و لذا دو نفر زیر بغلش را میگرفتند و در حالیکه پاهایش
 بر روی زمین کشیده میشد او را باطاق باز جوئی
 میبردند . با اینهمه او فقط با انقلاب به تودها و بیارانش
 میاندیشید و چیزی نمیکفت . پلیس خود بروی پاهای
 سالمش بزانو در آمد ولی اصغر بروی پاهای لمسش
 جاودانه ایستاده بود . سه بار او را مورد عمل جراحی
 قرار دادند بهبود نیافت مسلما نمیتوان چنین انسانی را
 نگهداری کرد پس باید کشت ! و کشتند !

اگر همین جا دست کم از چريك دلاور «ناب دل»
 یاد نکنیم بسی شرم انگیز است : ناب دل در حادثه بامناز
 نیز شرکت داشت . او در کنار «جواد سلاحی» دلاور
 دیگر مأموریت خود را آغاز کردند . پاسبانان متوجه
 شدند . نبرد در گرفت سلاحی تا آخرین گلوله مقاومت
 کرد و گلوله اش را در شقیقه خود چکاند با چهره
 گلگونش و دل پر اسرارش و با دوستان یابدارش وداع
 کرد . او اسرار رفقای انقلابیش را در گنجینه دل با
 صداقت تمام تا ابد حفظ خواهد کرد . نابدل از ناحیه
 شکم چندین تیر خورد ولی شهید نشده بیهوش شد او
 را بدون درنگ به بیمارستان شهربانی بردند و بی آنکه

کمترین کوششی برای درمانش کنند باز جوئی را آغاز
 کردند . باز جوئی همراه با شکنجه . شکنجه گران
 میکوشیدند تا در مرحله گذر از بیهوشی و رسیدن بیهوش
 از او حرف بیرون بکشند ولی انقلابی در بیهوشی نیز
 انقلابی است نابدل چیزی پس نمیداد . با شکنجه های
 نوین و تحریک زخمی که از تیر بر داشته بود دوباره او
 را بیهوش میکردند . بی ثمر بود . او نم پس نمیداد
 شکنجه ادامه داشت . پایمردی هم . عطاربور (حسین
 زاده) جلاد خون آشام با خیر دستگیری نابدل سراسیمه
 خود را به شهربانی رساند و با قهقهه تمسخر آمیز همه
 را کنار زد شلاق سیمی را بدست گرفت و گفت تنها
 با ۲۰ شلاق کافی است او را بحرف آورد . تعداد
 ضربات از ۶۰ گذشت و بدن بیهوش و به حرکت نابدل
 و سکوت حاکم بر اطاق و خشم شکنجه گسرهاکسی از
 بزرگواری يك انسان بود . حسین زاده کینه ای را که
 از اینجا از نابدل بدل گرفت هرگز از یاد نبرد و نخواهد
 برد . او بارها نابدل را با اینکه بازجوئیهایش تمام بود
 بی هیچ بهانه ای به تخت میبست و شلاق میزد و قهقهه
 سر میداد . آخر غرور شکنجه گر در هم شکسته بود .
 اطاقی که نابدل در آن بود هرگز تهی نمی ماند . با
 پاسبانی برای پاسداری در درون اطاق بود و یا باز
 جویانی برای باز جوئی . تنها کاری که برای او کردند
 این بود که سر انجام زخمش را بخیه زدند ولی او یکبار
 که بیهوش آمد برای دست زدن بخود کسی با چنگ بخیه
 ها را شکافت که بلافاصله دستهایش را گرفتند .

پس از آن میکوشیدند دست و پایش را به تخت ببندند .
 هر گاه که بازجو برای بازجویی باطاق او میرفت پاسبان
 نگهبان را از اطاق بیرون میفرستاد . این کار کازی
 پلیسی بود : خبرها نباید پخش شود . بکروز مطابق
 معمول بازجو بدرون آمد . طبعا پاسبان نگهبان بیرون
 فرستاده شد . بازجویی بدون نتیجه پایان یافت .
 بازجو برافزاد استثنائی پیش آمد . بازجو بجای اینکه
 نخست پاسبان نگهبانرا بدرون خواند و سپس خود
 بیرون رود نخست خود بیرون رفت و سپس پاسبان
 نگهبان بدرون آمد . نابدل این استثنا را غنیمت شمزد
 با يك خیز خود را به پنجره که از پیشتر کمن کرده بود
 رسانید . خود را با سر به بیرون پرتاب کرد . سه طبقه
 تا زمین فاصله بود . و درست در همین هنگام بود که
 پاسبان نگهبان متوجه شد . پاسبان خود را با شتاب به
 نابدل رسانید ولی او پرتاب شده بود با اینهمه توانست
 گوشه‌ای از لباس او را بگیرد . همین عمل وضع نابدل
 را بهمزد . با سر بر زمین نخورد ولی سه طبقه کم فاصله‌ای
 نیست . شکمش ترکید بخیه ها گسستند و دست
 راست او درهم شکست او هنوز زنده بود . عظیمترین
 و شگرفتر قهرمانیها تازه آغاز شد . نابدل باچنگهای
 خود روده‌هایش را از میان شکاف شکمش بیرون میکشید
 میکوشید تا آنها را بگسلد ولی زیاد امانش ندادند .
 یکبار دیگر او را گرفتند و یکبار دیگر بهمان بیمارستان
 یعنی بهمان شکنجه خانهاش بردند . او همیشه با لهجه

آذربایجانی شیرینش یادآور میشد : «رفیق ما در دوران
 انقلاب توده‌ها زندگی میکنیم اینها که چیزی نیست هر
 گونه شکنجه‌ای در راه انقلاب خود گرامی است بگذار
 هرگز ندی که می‌بینیم در راه انقلاب ما باشد ، پیروز باد !
 اینها نمونه‌هایی از شکنجه‌های جسمی است .
 شکنجه‌های دیگری هم هست که « روحی » نام دارد .
 این شکنجه‌ها به تنهایی دیگر چندان معمول نیست .
 پیشترها زیاد بکار میرفت ولی جنبش انقلابی و مسلحانه
 آنها را نیز از رده خارج کرده است . اکنون حد اکثر
 در حکم چاشنی میباشد . شکنجه‌های روحی نیز انواع
 فراوان دارند . نمونه‌هایی را یاد میکنیم :

زویهررفته در نیمه‌های شب اوای ناله‌های مرگ
 فضای زندان را پر میکند . بدنبال آن فریاد بیخ‌های
 دلهره انگیز که گویای شکنجه دیگران است . بناگاه
 بیدارباش میزنند . سپس سگی عو عو میکند . همه
 چیز خاموش میشود . این فریاد و ناله‌ها همه نوارند
 ولی این نوارها از روی واقعیت بر شده‌اند . اینها فریاد و
 ناله یاران شکنجه‌شده ما است که از طرف هنرمندان
 شکنجه‌چی انقلاب سفید انتخاب شده‌اند و پخش میشوند .
 این شیوه شیوه عام است . تقریبا هر شب در زندان
 اولین تکرار میشود . البته این دستاویز برای خود کردن
 روحیه يك چريك انقلابی سراپا بی اثر است . ولی کم
 نیستند کسانیکه خود را انقلابی فرض میکردند و حتی
 در برابر همین بازیگریها نیز از پای درامدند . ضد

انقلابی شدند . نمونه این عناصر دکتر پارسا نژاد معروف است دستهای او را از طریق یک دوره برنامه‌های هنری بالا بردند و او را تسلیم کردند . بدین ترتیب که او را از دلانها تازی و نمود عبور دادند . بجائی بردند که جوی خون روان بود . به اطاقهایی کشانند که از آلات شکنجه و پارچه‌های خونین و اجساد پاره پاره غرقه در خون انباشته بود همین صحنه‌ها دکتر را از پا درآورد . و از اینهمه پیشرفتهای کشوری که بیشتر غافل مانده بود آگاه شد . او این آگاهی را با اطلاع عموم رساند . کسانی که برنامه‌اش را تماشا کردند . بی شک محظوظ شده‌اند . حتی دکتر مولوی را با سخنوری تسلیم میکنند . بدین معنی که برای او یک خطابه بلند بالا درباره زنش میخوانند که چرا او را بدبخت میکنی ؟ که حیث نیست ؟ که او چه گناهی کرده ؟ که چرا حاضر نیستی بکانون گرم خانواده خود بروی ؟ و آشک ریختن جناب بازرس و در نتیجه زه‌زدن جناب دکتر مولوی . بی شک همین جا لازم است درباره دکتر مولوی و نوع فعالیت‌هایش مطالبی بگوئیم :

در سالهای ظلمانی بعد از ۲۸ مرداد عده‌ای از آذربایجان بفعالیت‌های فرقه دمکرات که مؤسس آن پیشه‌وری بود روی آوردند . سازمانی دادند که مرکب بود از عده‌ای کارگر و دانشجویان سازمان در سالهای ۲۸ - ۱۳۲۷ لو رفت . عناصری چون دکتر بنی‌طرفه اسمعیل سراجی ، علی مدنی ، حمید نام نریمان ، امین

توید ، اقا زاده و غیره دستگیر شدند . که بعضی از آنها هنوز در زندانند . در همین سالها سازمان دیگری نیز لو رفت که در کردستان دنباله سنتهای کومله را گرفته بود . که بهمین نام کومله نیز خوانده میشد . اینها طی اعلامیه‌ای جنبش مسلحانه را یگانه راه مبارزه خواندند و هر گونه مبارزه محافظه کارانه و خیال بافی را محکوم و مطرود دانستند . از جمله اعضاء این سازمان که از بالا تا پائین همگی دستگیر شدند . میتوان از

عزیز یوسفی ، غنی بلوریان ، جلیل گادانی ، قاضی ، و دکتر مولوی نام برد . در میان اینها عزیز یوسفی مقاومت کم نظیری در برابر شکنجه و دژخیم ضد انقلاب از خود نشان داد . نقطه مقابل او دکتر مولوی بود . در میان عناصری که تهدیدی خشک و خالی او را قبض روح کرد . بایستی از شخصی بنام « نعمتی » یاد کرد او در شیخ نشینها فعالیت میکرد . همین فعالیت او را به پلیس شناساند . نعمتی بعدا بایران میاید . و تماسهایی برقرار میکند . چون قبلا سرشناس شده بود . در ایران دستگیری شود او را به شکنجه بطری تهدید میکنند (این شکنجه عبارت است از چپاندن بطری در مخرج) همین تهدید او را از هوش میبرد . بهوش میاورند هر چه میدانست میگوید . عده زیادی دستگیر میشوند به بطری زحمتی داده نمیشود .

از جمله شیوه‌های روانی یکی هم اینست که پلیس میکوشد تا بزندانانی حالی کنند که داروئی بتازکی در

امریکا کشف شده است که هر کس بخورد ازاده اش مختل میشود و همه چیز را میگوید . پس از یکدوره تبلیغ و تلقین درباره این داروی عام المنفعه سرانجام دارویی را بزندانی میخورانند تا همه چیز را بگوید . البته این دارو کسی هم گیج کننده است ولی بهیچوجه دارای چنان اعجازی نیست . زیرا اصولا چنین داروی معجز اسانی هنوز تهیه نشده است . بدیهیست اگر چنین کیمیائی ساخته شده بود . دیگر اینهمه افزار و کارمند شکنجه گر ضرور نبود .

البته این توهم که انسانرا یا شکنجه جسمی میدهند یا روحی . و این هم توهم است که شکنجه روحی نیز تا همین اندازه پایان میابد از کسانیکه در زیر فشار هر دوی این شکنجهها دلاورانه پایداری کردند بایستی از « اشرف دهقانی » نام برد . این شیر زن جاودان را پس از دستگیری به زیر انواع شکنجهها بردند . بسیاری از حرکاتی که با این ماده شیر انقلابی کردند بازگو کردنش نیز شرم انگیز است . پایبردی « اشرف » پایبردی « جمیله » را گهنة کرد . شکنجه گران از شکنجه او خود نیز شکنجه میدیدند . همگی سخت خسته و کوفته شده بودند و او چیزی نمیگفت .

حتی با شکنجه گران حرف هم نمیزد شکنجه میدید . پایداری میکرد . و سرود میخواند . چندین بار بروی خون افتاد چندان خون از او رفت که ناچار به تزریق خون شدند . از این راه نتیجه ای بدست ضد انقلاب

نیفتاد . ابتکار شاهانه ای ساز شد . برادرش را که او بسیار دوست میداشت بدون اینکه هیچگونه آگاهی و دخالتی در کار « اشرف » داشته باشد گرفتند و در کنار اطاق او عذاب دادند . برادرش را وادار کردند که با فریاد و التماس از او بخواهد که همه چیز را بگوید . و او دائما از میان اشک و زاری استغاثه میکرد « اشرف بگو » « اشرف بگو » ولی اشرف هرگز نگفت . او انقلاب را بیش از برادرش دوست داشت عشق او توده ها بودند . عشق او انقلاب بود . برادر کیست ؟ اشرف از رزمندگان « چریکهای فدائی خلق » بود . افتخار !

پلیس میدانند که اگر چریکها در زندانهم در کنار هم باشند روحیه شان صد چندان مقاوم میشود . اینستکه تا مدتها میکوشد که آنها را از هم دور نگهدارد . این دوری بمعنی آنست که چریکها تک تک افتاده اند . پلیس میخواهد به چریک تلقین کند که در جهان تنهاست . هر کس در گرداگردش است دشمن است . و میکوشد تا بدینسان پیوند او را با رفقایش ببرد . هدف پلیس از همه این حرکات اینستکه چریک را بتسلیم وادارد البته این یگانه علت تک انداختن چریک نیست . پلیس ضمنا میکوشد با قطع رابطه چریک با خارج از زندان و دیگر رفقای زندانش زمینه را برای یکدستی زدن بار هموار کند . و بدینوسیله از او حرف دزآورد . مثالی در این باره بد نیست از « مجاهدین خلق » بیاوریم : پلیس یکی از آنها را باز جوئی میکند او هیچ چیز را

لونمیدهد . ولی برای سیاه کردن کاغذ مشتی مطالب معمولی میگوید . مثلا میگوید در فلان روز بافلان کس در فلان خانه بودیم . ناهار ابگوشت خوردیم . با هم شوخی کردیم گوشت را فلانی کوبید ، ظرف را فلانی شست غذایمان زیاد آمد ، زیادیش را باب حوضی دادیم . بستچی نامه آورد . نامه عوضی بود و مانند اینها . پلیس در زیر تمامی این اطلاعات خط قرمز کشید یعنی: عالیست پلیس نفر دیگری را میخواهد و باو میگوید : مگر تو با فلانی و فلانی و فلانی در فلان روز در فلان خانه نبودید ؟ که ناهار ابگوشت داشتید ؟ که فلانی گوشت را کوبید ؟ که فلانی ظرف را شست ؟ که غذا زیاد آمد ؟ که زیادیش را باب حوضی دادید ؟ که بستچی نامه آورد که عوضی بود ؟ آخر دیگر چه بگویم ؟ میخواهی چه چیز را حاشاکنی ما همه چیز را میدانیم . خودت اقرار کن و خلاص شو . بدیهی است این شخص دوم میبیند که تمامی اطلاعات درست است . ناچار باور میکند که پلیس همه چیز را میداند در نتیجه خیلی چیزها را میگوید . و حال آنکه پلیس هیچ چیز را نمیداند . از کجا میتواند دانست که پلیس هیچ چیز را نمیداند ؟ از آنجا که اگر پلیس از روابط و مسائل سیاسی آگاه بود نیازی نداشت به ابگوشت و ظرف شستن و بیاویزد . اینستکه نباید بهیچ رو اطلاعات دقیق اعم از جزئی یا کلی به پلیس داد .

برای بزانو در آوردن زندانی دژخیم میکوشد تا نقطه ضعفی از اسیر بیابد و درست بر روی آن فشار آورد . و این نقطه ضعف هرچه باشد . فرقی نمیکند اهانت میکند و اثرات آنرا میسنجد . میزند و بشمرات آن دقیق میشود . تهدید میکند و درباره آن می اندیشد . به تطمیع چنگ میزند . به مسائل خانوادگی متوسل میشود . از طریق مسائل جنسی وارد میشود . در این زمینه راه وارونه را نیز میرود . حتی به جماع و لواط با زندانی میپردازد . انقلاب سفید ماده محرمانه ای نیز در این زمینه دارد . متخصصینی نیز تربیت کرده است . سازمان امنیت اشخاص مهمب و بدقیافه ابرا استخدام میکند و بانها میاموزد که چگونه با رفتار خود دل زندانی را خالی کنند

برای تحمل تمامی انواع شکنجه های جهان داروئی نیست جز ایمان . جز عشق جز نفرت باید وفادار بود . باید مطمئن بود که در ادمی نیروئی هست که تاکنون هیچ شکنجه و زجری کشف و اختراع نشده است که بتواند آنرا نابود کند : عشق !

افزون بر عشق بایستی نفرت داشت . هرگز نبایستی میان خود و دشمن هیچگونه رشته ای جز رشته کینه و انتقام احساس کنیم . بایستی دشمن را براستی دشمن دانست . کمترین خدشه ای در این اندیشه یعنی سقوط در قهقرای تسلیم است . و چه قهقرای مخوفی . میان انقلاب و ضد انقلاب هیچ چیز جز شمشیر نیست .

و شمشیر را عشق و نفرت بجنبش در میآورد • بایستی
از عشق بانقلاب و نفرت بضمده انقلاب لبریز بود •

« مجاهدین خلق ایران »

+ ++ +++ +++ ++ +

»

پشتیبان حرکت مصممانه ما خون دهادر برادر شهیدی است
که قلب ما را لبریز از خشم و کینه و تنفر ساخته است -
مقاومت شجاعانه برادران اسپریست که حتی در درون
سیاهچالها و در زیر وحشیانه ترین شکنجهها با مقاومت
دلیرانه ایکه از خود نشان داده اند شلاق و داغ و درفش
دشمن را بهیچ گرفته و همچنان بیسیان خودو فادار
ماندهاند و سرانجام ضامن پیروزی حتمی ما حمایت
بالقوه خلق ماست که در طول هفتاد سال مبارزه قهرمانانه
یکدم از موضع ضد ستم عقب ننشته است •

از اعلامیه مجاهدین خلق

۵ خرداد ۵۱

درود بر مجاهد شهید محمد حنیف نژاد بنیان گذار
و رهبر مجاهدین خلق ایران که در تاریخ مبارزات انقلابی
کشور ما ستاره‌ای درخشان بود و با افکار و اندیشه
بیکرانس و ایمان و صداقت خالصانه اش يك انقلابی
ممتاز و يك مسلمان نمونه بود

درود بر مجاهد شهید احمد رضائی اولین شهید
سازمان مجاهدین خلق ایران که با اقدام جسورانه و
متهورانه اش راه نوینی را در عمل پرویمان گشود • او
که مظهر خشم و تنفر و آشتی ناپذیری با دشمنان خلق
بود در موقع شهادت با سلاح کمری و انفجار نارنجک
هفت مزدور کثیف شاه را بهلاکت رسانید •

درود بر مجاهد شهید حبیب‌الله رهبری که در
صفا و پاکی و استواری در نبرد نمونه ای درخشان بود
دهسال از ۲۵ سال زندگی انقلابیش در بیکار گذشت •

درود بر مجاهد شهید

مهندس علی اصغر بدیع زادگان بنیان گذار سسازمان
مجاهدین خلق ایران و استاد دانشکده فنی تهران که
نمونه درخشان جسارت و شور انقلابی بود وی دو سال
در صفوف مقدم جبهه نبرد با صهیونیسم و امپریالیسم
جنگید و در روزهای خونین سپتامبر همسراه برادران
بیکارگر فلسطینی بر علیه ارتجاع اردن بنبرد پرداخت.

درود بر مجاهد شهید مهندس علی اصغر منتظر
حقیقی که طی دو مرحله درگیری در خیابان شاهپور و
میدان خراسان با کشتن دو مزدور کثیف شاه در حالیکه
دو زخم مهلك گلوله بر تن داشت و بیجان بر زمین
افتاده بود سه بار او را از ناحیه پا پرکبار گلوله
بستند سپس وحشیانه در زیر شکنجه بشهادت رسید
او که متخصص مواد انفجاری بود از خود تجارب و
ساخته‌های ذیقیمتی برای انقلاب بجا گذاشت .

افتخار بر این شهیدان - بر این دلاورانی که حیات
و شهادت افتخار آمیزشان حماسه ایست جاودان برای
همه ستمدیدگان و رنجبران .

درود بر همه برادران فهرمائیکه مردانه در زیر
شکنجه‌های محمد رضا شاه جنایتکار همچنان به پیمان
مقدس خود وفادار مانده و لب نگشودند . اگر رژیم
جنایتکار خیال میکنند که با نابود کردن حتی اجساد این
دلاوران یاد آنان را از خاطر خلق ستمدیده ما خواهند
برد بدانند که یاد این دلاوران در قلب ما و قلب همه
رنجبران عالم تا ابد جاویدان خواهد ماند .

درود بر همه شهیدان نبضت ملی ایران - بیشگامان
مبارزه با استعمار و ارتجاع در خاورمیانه .